

به نام خداوند جان و خرد

۱۴۹۳۵۶



دانشگاه شهید بهشتی
دانشکده ادبیات و علوم انسانی
گروه زبان و ادبیات فارسی

پایان نامه

جهت دریافت درجه دکتری رشته زبان و ادبیات فارسی

موضوع:

موازنه بین عالم صغیر و عالم کبیر (همسانی دو جهان)

استاد راهنما:

دکتر سید علی محمد سجادی

استادان مشاور:

دکتر کاظم دزفولیان

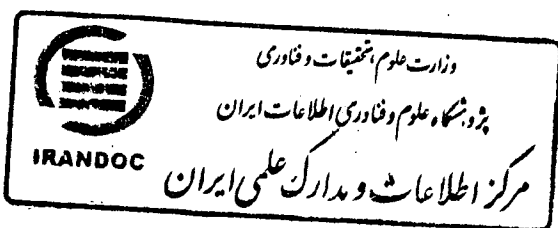
دکتر احمد خاتمی

نگارش:

احمد عزتی پرور

سال تحصیلی:

۱۳۸۸ - ۸۹



۱۴۹۳۵۶

۳۳۸۹ / ۱۰ / ۲۰

فهرست

۱	چکیده
۲	پیشگفتار
۱۵	کلیات تحقیق
۱۵	۱- مقدمه
۱۵	۲- بیان مسأله
۱۶	۳- سؤال‌های اصلی تحقیق
۱۶	۴- فرضیه‌های تحقیق
۱۶	۵- ضرورت تحقیق
۱۷	۶- پیشینه تحقیق
۱۸	۷- اهداف تحقیق
۱۸	۸- روش تحقیق
۲۰	۹- تعریف اصطلاحات
۲۰	۱۰- حدود مطالعاتی تحقیق
۲۰	۱۱- ساختار تحقیق
۲۳	بخش اول: آفرینش جهان

۲۴	مقدمه
۳۱	فصل اول: روایت‌های دینی
۳۱	۱- اوستا
۳۲	۲- روایت پهلوی
۳۴	۳- دینکرد
۳۴	۴- زروان
۳۶	۵- مانی
۳۹	۶- ریگ ودا
۴۱	۷- اوپانیشاد
۴۳	۸- بلعمی (قرن چهارم)
۴۷	فصل دوم: روایت‌های حکیمانه
۴۷	۱. اخوان الصفا (قرن چهارم)
۵۰	۲. عروضی سمرقندی (قرن ششم)
۵۵	۳. سه‌روردی (قرن ششم)
۵۷	فصل سوم: روایت‌های عرفانی
۵۷	نجم رازی (قرن هفتم)
۶۰	بخش دوم: آفرینش انسان
۶۱	مقدمه
۶۹	فصل اول: روایت‌های دینی
۶۹	۱- بندهش
۷۶	۲- مانی
۷۸	۳- اوپانیشاد
۸۰	۴- بلعمی (قرن چهارم)
۸۸	۵- سوراآبادی (قرن پنجم)

۹۶	فصل سوم: روایت‌های عرفانی
۹۶	۱- میندی (قرن ششم)
۱۰۱	۲- سمعانی (قرن ششم)
۱۱۳	۳- نجم رازی (قرن هفتم)
۱۲۹	۴- عزالدین محمود کاشانی (قرن هشتم)
۱۳۶	فصل دوم: روایت‌های حکیمانه
۱۳۷	۱- اخوان الصفا (قرن چهارم)
۱۳۹	۲- ناصر خسرو (قرن پنجم)
۱۴۳	۳- شیخ اشراق (قرن ششم)
۱۴۷	بخش سوم: موازنه جهان و انسان
۱۴۸	مقدمه
۱۵۱	فصل اول: روایت‌های دینی
۱۵۱	۱- بندهش
۱۵۳	۲- روایت پهلوی
۱۵۵	۳- زروان
۱۵۶	۴- مانی
۱۵۹	۵- اوپانشاد
۱۶۰	۶- ریگ ودا
۱۶۲	۷- امام محمد غزالی (قرن پنجم)
۱۶۵	فصل دوم: روایت‌های حکیمانه
۱۶۵	۱- افلاطون
۱۶۹	۲- اخوان الصفا (قرن چهارم)
۱۷۶	۳- فارابی (قرن چهارم)
۱۸۱	۴- ناصر خسرو (قرن پنجم)

۱۹۰	۵ - سهروردی (قرن ششم).....
۱۹۲	۶ - محیی‌الدین ابن عربی (قرن هفتم).....
۱۹۷	۷ - خواجه نصیر طوسی (قرن هفتم).....
۱۹۹	۸ - سعیدالدین فرغانی (قرن هفتم).....
۲۰۰	۹ - بابا افضل کاشانی (قرن هفتم).....
۲۰۴	۱۰ - قیصری (قرن هشتم).....
۲۰۸	۱۱ - حیدر املی (قرن هشتم).....
۲۱۳	۱۲ - میرداماد (قرن یازدهم).....
۲۱۳	۱۳ - ملاصدرا (قرن یازدهم).....
۲۱۵	فصل سوم: روایت‌های عرفانی.....
۲۱۵	۱- عین‌القضات همدانی (قرن ششم).....
۲۱۶	۲- رشیدالدین میبیدی (اوایل قرن ششم).....
۲۱۹	۳- احمد سمعانی (قرن ششم).....
۲۲۲	۴- روزبهان (قرن ششم).....
۲۲۶	۵- نجم رازی (قرن هفتم).....
۲۳۲	۶- عزیز نسفی (قرن هفتم).....
۲۳۷	۷- عزالدین کاشانی (قرن هشتم).....
۲۳۹	بخش چهارم: نقد و نظر.....
۲۴۰	مقدمه.....
۲۴۳	فصل اول: اهداف موازنه.....
۲۴۳	۱- معرفت به خدا.....
۲۴۶	۲- کرامت انسان (انسان کامل).....
۲۵۱	۳- تأویل.....
۲۶۶	۴- وحدت وجود.....
۲۷۹	۵- عشق.....

۳۰۰	۶- ایجاد تناسب
۳۰۱	۷- آرایه‌های ادبی
۳۰۳	فصل دوم: نقد نظریه موازنه
۳۰۳	۱- استبدادپذیری
۳۰۶	۲- استدلال‌گزینی
۳۰۶	۳- زن‌ستیزی
۳۱۱	۴- تصوف‌زدگی
۳۴۹	نتیجه‌گیری
۳۵۶	کتابنامه

سپاسگزاری:

حق بهره‌مندی از دانش و فرهنگ استادان ارجمندی که طی این سال‌ها سایه‌ی معرفت و آموزش بر سر این حقیر افکندند ایجاب می‌کند نام نیکشان در آغاز این دفتر آید تا بر ارج آن فزاید:

۱- جناب آقای دکتر سید علی محمد سجادی (استاد راهنما)

۲- جناب آقای دکتر کاظم دزفولیان (استاد مشاور)

۳- جناب آقای دکتر احمد خاتمی (استاد مشاور)

نیز:

۴- جناب آقای دکتر محمد غلامرضایی (استاد داور)

۵- جناب آقای دکتر ابوالقاسم اسماعیل پور (استاد داور)

۶- جناب آقای دکتر نجفدری (استاد داور)

۷- جناب آقای دکتر حایری (استاد داور)

اشراف هدایتگرانه و نقدهای درست و علمی فرهیختگانه یاد شده بذر رساله را پرورد و به ثمر نشانند. از خداوند بزرگ، برای آنان تنی بی‌گزند و سالیانی دیرباز آرزومندم.

چکیده

برقراری موازنه بین عالم کبیر (جهان) و عالم صغیر (انسان) یکی از درون‌مایه‌های مشترک اسطوره، دین، حکمت و عرفان در ایران پیش و پس از اسلام به شمار می‌آید. طبق این موازنه، جهان و انسان سرشتی یگانه و مشابه دارند و عناصر سازنده وجود آن‌ها از یک منشأ پدید آمده و همانند دو آینه، همدیگر را بازمی‌تابانند. در عین حال، این هر دو جهان به خدا نیز شباهت دارند. به همین جهت، با شناخت آن دو می‌توان به معرفت الهی نایل شد. اصل آموزه موازنه، ایرانی است. در تحقیق حاضر، دو فرضیه به اثبات رسیده است:

- ۱ - بین انسان و جهان موازنه و میان خدا و انسان شباهت وجود دارد و این موازنه و شباهت دارای اهمیت کیهان‌شناختی و ارزش انسان‌شناختی است و یگانه طریق معرفت درست الهی محسوب می‌شود.
- ۲ - اصل آموزه به فرهنگ باستانی ایران تعلق دارد و از آن‌جا به دیگر فرهنگ‌ها نفوذ نموده و تأثیر گذاشته است.

غایت نظریه موازنه، تأکید بر ارزش بی‌همتای آدمی در منظومه هستی و ابتدای معرفت الهی بر شناخت ذات و صفات انسان است. جسم آدمی مظهر جسم کیهان و روح او نمونه و نموداری از روح خدایی شمرده می‌شود. آنچه وجود آدمی را از دیگر کاینات ممتاز می‌سازد، برخوردار بودن انسان از استعداد عشق‌ورزی و قابلیت معشوقیت و عاشقیت است که او را حتی بر فرشتگان برتری می‌دهد.

بخش دیگری از رساله، نقد نظریه موازنه و بیان کاستی‌ها و ضعف‌های آن با توجه به مستندات و شواهد منقول از متون مورد نظر است. مهم‌ترین نقد، نادیده گرفتن جایگاه زن به عنوان نیمی از پیکره انسانیت در ساختار کیهان‌شناختی نظریه موازنه است. نقد دیگر، بیان موانع تحقق آرمان نظریه در نظام فرهنگی و اخلاقی جامعه ایرانی در طول تاریخ است که به نتایج خلاف موازنه منجر گردیده است. آسیب‌شناسی تصوف نیز قسمت مهمی از محتوای بخش نقد رساله حاضر را تشکیل می‌دهد.

واژگان کلیدی: خدا، عالم صغیر، عالم کبیر، عشق

پیشگفتار

آنچه در این رساله مطرح شده است تبیین و اثبات اصالت نظریه‌ی «موازنه بین عالم صغیر و عالم کبیر» در اندیشه‌ی ایرانی است. این اثبات از دو راه صورت گرفت:

الف - استفاده از اظهار نظرهای محققان دانشمندی که در این موضوع به پژوهش پرداخته‌اند و بر اصالت ایرانی نظریه، هرچند به اجمال، تأکید کرده‌اند. نظر دو استاد قابل ذکر است:

۱- دکتر عبدالحسین زرین کوب در کتاب «سرنی» نوشته‌اند:

«این طرز تلقی از انسان و جهان که در عین حال جهان را نیز انسان کبیر می‌نماید، در کلام سایر صوفیه و بعضی حکما هم به صورت‌های مختلف هست. سابقه‌ی آن در نزد غیر مسلمین از طریق تعالیم گنوسی و رواقی به افلاطون می‌رسد. قبل از افلاطون هم نزد ذی مقرطیس [دموکریت] و انکسیمندروس، بدان اشارت هست. ذی مقرطیس دو رساله به نام «عالم صغیر» و «عالم کبیر» داشته است... به هر حال، اصل فکر ظاهراً ایرانی یا بابلی باشد.»^۱

۲- دکتر فتح‌الله مجتبیایی در کتاب «شهر زیبای افلاطون و شاهی آرمانی در ایران باستان» چنین نگاشته‌اند:

«مطابقه و معادله‌ای را که افلاطون میان طبقات سه‌گانه جامعه و اندام‌های پیکر انسانی برقرار می‌سازد، نیز طبعاً توجه ما را به سوی افکار هندی و ایرانی جلب می‌کند. زیرا از یک سو، ... سازمان اجتماعی سه بخشی - بدان گونه که افلاطون در نظر دارد - از خصوصیات تمدن هند و ایران قدیم است و در یونان، در دوره‌های تاریخی، چنین سازمانی وجود نداشته است. از سوی دیگر، در هند از زمان وداها و در ادبیات ایران در ادبیات دینی مزدآپرستان، مقایسه‌ی طبقات اجتماعی با اندام‌های پیکر انسانی، سوابق و شواهد بسیار دارد. در ریگ ودا سرود نودم از کتاب دهم، منظومه‌ای است به نام «سرود پوروشه» (انسان) که در آن «پوروشه» (انسان قدیم) قربانی می‌شود و از اندام‌های او کلیه‌ی اجزای عالم هستی، پدید می‌آید. بندهای ۱۱

و ۱۲ این سرود چنین است: چون پوروشه را از هم جدا ساختند، او را به چند پاره کردند؟ دهانش چه؟ ران - هایش چه؟ پاهایش چه خوانده شد؟ دهانش براهمنان، بازوانش رزمیاران شدند. ران‌هایش «وایشیه» (کشاورزان و پیشه‌وران) و از پاهایش «شودره» زاده گردید.

در نوشته‌های پهلوی نیز مطابقه میان طبقات اجتماع و اندام‌های انسانی چندبار آمده است. در دینکرت، ضمن گفت و گو از برتری دینداران بر طبقات دیگر، دین‌یاری با «سر»، رزمیاری با «دست» کشاورزی با «شکم» و دست‌ورزی با «پا» مقایسه شده است. این ترتیب در جای دیگر این کتاب، و در «شکند گمانیک و یچار» نیز عیناً دیده می‌شود.^۱

«تطبیق هیئت اجتماع با اندام‌های انسانی، در حقیقت جزئی است از موضوعی کلی‌تر، یعنی از مطابق دانستن عالم کبیر با عالم صغیر که برخلاف نظر برخی از محققان مغرب زمین، چون زینر، در ایران از افکار هندیان و یونانیان اقتباس نشده و با کیهان‌شناسی و انسان‌شناسی زروانی پیوند اساسی دارد. لفظ جهان یا «گیهان» که از ریشه‌ی गया (= زیستن) مشتق شده نشان می‌دهد که ایرانیان عالم هستی را نیز چون «انسان اول» یا «کیومرث (گیه مرتن = زنده‌ی مردنی) زنده و جاندار و جنبنده و روینده می‌دیدند و یک نظام و یک قدرت را در هر دو حاکم و ساری می‌دانسته‌اند. لازمه‌ی چنین تصویری آن است که میان این دو عالم - که همانندی‌های بسیار با هم دارند - از هر جهت مطابقت برقرار باشد.

به نظر دو مزیل در افسانه‌های دینی این مردم، عالم خدایان در حقیقت انعکاس و تصویری است از اوضاع اجتماعی و طبقاتی آنان و همان نظامات و ترتیباتی را که در میان طبقات سه‌گانه‌ی خود داشته‌اند با خاصیت و خویشکاری هر طبقه، همه را عیناً در عالم الهی و در بین خدایان تصوّر می‌کرده‌اند.»^۲

در رساله حاضر، ضمن تفصیل این اجمال‌ها، شواهد و مستندات دیگری در تأیید نظرهای یاد شده آمده

است.

ب - از طریق شواهد و مستندات مکتوب مربوط به ایران باستان تا قرن هفتم پس از اسلام.

۱. شهر زیبای افلاطون، صص ۵-۴۴.

۲. همان، صص ۷-۴۶.

نظریه موازنه به طور کلی بر بنیاد دو اندیشه قرار گرفته است:

۱- شباهت انسان به خدا

۲- همسانی و همسرشتی عالم و آدم

به همین جهت، اندیشه‌ی موازنه در اساس جنبه‌ی دینی دارد؛ پس طبیعی است که ابتدا در متون دینی طرح شده باشد.

یهود

درباره‌ی همسانی عالم و آدم در ادیان سامی (ابراهیمی) تقریباً مطلبی نیامده است و به همین دلیل، در رساله‌ی حاضر فصلی مستقل به آن اختصاص نیافته است. در عهد عتیق (تورات) و عهد جدید (انجیل) و تفسیرهای آن‌ها درباره‌ی موازنه بین عالم صغیر (انسان) و عالم کبیر (جهان) و شباهت سرشتی آن دو سخنی نیست. اما در اصل شباهت انسان به خدا در تورات صراحت وجود دارد.

«در باب‌های دوم تا پنجم [عهد عتیق] داستان خلقت با تفصیل بیش‌تر و تقریباً با بسیاری از جزئیاتی که در روایات مسیحی و اسلامی نیز دیده می‌شود آمده است.»^۱

از آنجا که در موضوع آفرینش جهان و انسان تفاوت‌چندانی بین روایت‌های یهودیت، مسیحیت و اسلام وجود ندارد، فقط نظر اسلامی - آن هم به نقل از آثار ادبی مانند تاریخ بلعمی و تفسیر سورآبادی - در فصل روایت‌های دینی مطرح شد.

در این‌جا قسمتی از تورات را که در آن به شباهت انسان و خدا تصریح کرده است، نقل می‌کنیم:

«سرانجام خدا فرمود: انسان را شبیه خود بسازیم تا بر حیوانات زمین و ماهیان دریا و پرندگان آسمان فرمانروایی کند. پس خدا انسان را شبیه خود آفرید.»^۲

درباره‌ی آفرینش جهان، گزیده‌ای از متن تورات به تلخیص فتح‌الله مجتبابی نقل می‌شود:

۱. دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، جلد اول ص ۱۷۳.

۲. کتاب مقدس، ترجمه جدید، باب اول سفر تکوین، آیات ۲۶-۲۷.

«پس از آن که خدا آسمان‌ها و زمین را آفرید و با اراده و کلام خود، روشنایی را پدید آورد، آب‌های زیر فلک را از آب‌های بالای فلک جدا ساخت، روی زمین را از گیاهان گوناگون و انواع جانوران و پرندگان، پُر ساخت و اجرام فلکی را در آسمان قرار داد، در روز ششم گفت: آدم را به صورت ما و موافق شبیه ما بسازیم تا بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان و بهائم و بر تمام زمین و همه‌ی حشرات که بر زمین می‌خزند، حکومت نماید. پس خدا آدم را بر صورت خود آفرید.»^۱

درباره‌ی آفرینش جهان و انسان، بین روایت قرآن کریم با تورات، تفاوت‌های زیادی وجود ندارد. در این موضوع، روایت مسیحیت نیز بر میراث یهود متکی است و در انجیل‌های چهارگانه ابدأ سخنی از آفرینش جهان و انسان به میان نیامده است. بنابراین، جایی برای نقل قول از آن‌ها باقی نمی‌ماند. درباره‌ی موازنه و اصطلاحات عالم کبیر و عالم صغیر کم‌ترین مطلبی در تورات و انجیل وجود ندارد. در عرفان یهود، می‌توان نشانه‌هایی بسیار موجز از موازنه دریافت. این آموزه را عارفان یهود از کتاب «حزقیال نبی» در تورات استنباط کرده‌اند:

«حزقیال نبی در نخستین بخش کتابی که نام وی را بر خود دارد، می‌گوید: در ۵۹۳ پ. م. هنگامی که در بابل مسکن داشت، جلوه‌ی حق را به گونه‌ی مجسم دید که او را حتی در تبعید هم رها نمی‌کرد. این شخصیت که در آن واحد هم نور بود و هم انسان، به گونه‌ای توصیف شده که گویی به هیئت ظاهری آدم است. عرفان یهودی، بر همین پندار استوار است.»^۲

کلام حزقیال همان است که به صورتی آشکار در آیه ۲۷ باب اول کتاب آفرینش (سفر تکوین) تورات آمده است که اندکی پیش نقل شد. حدیث منقول از پیامبر اسلام «خلق الله آدم علی صورته»^۳ از جهت مضمون با کلام تورات و حزقیال نبی کاملاً یکسان است. عارفان و حکیمان مسلمان بر طبق همین حدیث، به موازنه بین خدا و انسان قائل شده‌اند. از سوی دیگر، انسان در مقیاسی کوچک‌تر همان جهان است و با آن

۱. دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۱، ص ۱۷۲.

۲. ادبیات گنوسی، ص ۱۰۲.

۳. الجامع المنیر، ص ۲۳۹.

یگانگی و سنخیت دارد. وقتی بین عالم و آدم، وحدت حاصل شد راه برای وحدتی عالی‌تر (یگانگی خدا و انسان و جهان) هموار گشته است.

«فیلون اسکندرانی [عارف یهودی] لوگوس (کلمه) را انسان می‌پندارد که به هیئت خداوندی است یا «انسان خدا» است... و می‌گوید: «خدا انسان را آفرید و او را از روی نگاره‌ی خویش آفرید.» شباهت انسان و خدا مبنای عرفان یهود است که در عرفان اسلامی نیز منعکس شده است.

مسیحیت

آموزه‌ی «موازنه بین عالم صغیر و عالم کبیر» در مسیحیت چندان مجال بسط نیافته است. این نکته، اهمیت دارد؛ زیرا نشان می‌دهد که در غرب مسیحی، از این آموزه کمتر اطلاع داشته‌اند یا طرح آن را لازم نمی‌دانسته‌اند. احتمالاً علت این امر را باید در «تثلیث» یا سه‌گانه‌انگاری آئین مسیح جست. سه اقنوم «پدر، پسر، روح‌القدس» آشکارا با آموزه‌ی موازنه که بر یگانگی تأکید می‌کند، تباین دارد. درست است که آن سه اقنوم به نوعی واحد به شمار می‌روند و جلوه‌های یک حقیقت هستند، اما در هر حال معلوم نمی‌کند که انسان به کدام یک از آن سه شباهت دارد. گناه ازلی، در مسیحیت از ویژگی‌های آدم است و مفهوم گناه در سه اقنوم اصلاً جایی ندارد. انسان مسیحی، وجودی کاملاً متفاوت از سه اقنوم است.

اما مفسران آئین مسیح در قرون وسطی مفهوم «موازنه» را در سازمان کلیسا وارد کردند:

«بعضی از اهل کلیسا هم انسان را به عنوان عالم اصغر، هم تصویر خداوند و هم تصویر عالم خوانده‌اند و در عین حال، محدودیت وجودی انسان را به طور ضمنی، مانعی از توهم اسناد قول به اتحاد و حلول، در اظهار این رأی شمرده‌اند.»^۲

حال آنکه، در ایران و عرفان و فلسفه‌ی اسلامی، انسان نه محدودیت که «جامعیت» دارد و به تنهایی هم تصویر تمام عالم و هم نمونه‌ی کوچکی از خدا و تمثال اوست. اگر محدودیتی هست در خیطه‌ی جسم آدمی

۱. ادبیات گنوسی، ص ۱۰۴.

۲. سر نی، ج ۱، ص ۵۴۷.

است نه در قلمرو روح که به روح الهی اتصال و شباهت دارد و به نوعی متحد با آن است. در مسیحیت نیز روح به لاهوت و جسم به ناسوت تعلق دارد.

به نظر اهل کلیسا «قوانین واحدی در همه‌ی نقاط کائنات حاکم نبودند. میان دو بخش اصلی جهان، تفاوت‌های کیفی وجود داشت. جهان ناسوت، مرکب از عناصر اربعه و متضمن حرکت خطی و به همین دلیل دستخوش تغییر و زوال بود. جهان لاهوت، متشکل از ستارگان و دارای حرکتی دوری و از این رو، تغییرناپذیر بود. سلسله مراتب کیهانی بر سلسله مراتب نفسانی دلالت می‌کرد. سلسله‌ی عظیم هستی از خداوند و فرشتگان می‌گذشت و به انسان و جانوران و طبیعت بی‌جان می‌رسید. انسان، مظهر حلقه‌ی مرکزی در این زنجیره بود. انسان به عنوان عالم اصغر از سرشت فرشتگان و جانوران هر دو بهره داشت و مابقی طبیعت برای او خلق شده بود.»^۱

«نظام و ترتیب سازمان کلیسا همانند بدن آدمی است. شرق کلیسا یا محل حضور روحانیون و یا جایگاه منبر، نماینده‌ی «سَر» است. قسمت شمال و جنوب کلیسا نماینده‌ی دست‌ها و پاها و بقیه قسمت‌ها به سمت غرب کلیسا، نمایانگر بقیه بدن است.»^۲

منظومه‌ی فکری و اعتقادی رایج در قرون وسطی مبتنی بر موازنه‌ی عالم صغیر و عالم کبیر بود. برای یک مسیحی اولاً عیسی مسیح عالم صغیری بود که از وجود پدر - عالم کبیر - نشأت گرفته بود و پاپ به نوبه‌ی خود عالم صغیر دیگری بود که شبیه عیسی - عالم کبیر - بود.

عیسی مسیح در ارتباط با خداوند عالم صغیر و در پیوند با پاپ عالم کبیر به شمار می‌رفت. این نسبت بین کاردینال و پاپ و کشیش و کاردینال و... برقرار بود تا برسد به مردم معمولی. هر مسیحی مؤمن، عالم صغیری بود که باید عالم کبیر - بالاتر از خود - را باز می‌تاباند. پدر، عالم کبیر و همسر و فرزندان عالم صغیر بودند. فئودال عالم کبیر و کشاورز عالم صغیر به شمار می‌رفت. خدایگان، عالم کبیر و بنده عالم صغیر محسوب می‌شد. این نسبت بین هر فرادست و فرودستی برقرار بود:

۱. جریان‌های بزرگ در تاریخ اندیشه‌ی غربی، ص ۵۰.

۲. همان ص ۷۳.

«در نظام کلیسا] همه چیز مربوط به بشر در زمین پیرامون او می‌گشت و مفهومی مکتوم برای او داشت. آدمیزاد، عالم صغیر، دنیای کوچک آفرینش بود. عالم کبیر، خود کیهان بزرگ، نظام پیچیده‌ای از نمادها، گرداگرد انسان بود و همچون متون مقدس، سرشار از رمز و اشاره و معانی پنهان و نیازمند تفسیر و تبیین بود و بهترین کسی که صلاحیت داشت این مفاهیم درونی را برای ما تشریح بکند و اهمیت کامل آن‌ها را نشان بدهد نه مهندس و ریاضی‌دان بلکه واعظ، مفسر کلام خدا، عالم الهیات بود. دین در این فرهنگ، نیرومندترین شارح کم و کیف احوال بود. هر چه بود و هر چه روی می‌داد به منظوری بود و توضیح‌ها همه مذهبی بود، یعنی همه چیز را تحقق مشیت مقدر الهی می‌شمردند.

فزون بر این، جهان‌بینی قرون وسطایی قدیم، علم و فلسفه‌ی یونانی را به نحوی همساز کرده بود که یکی از تأثیرهای سودمند جنبی آن، پشتیبانی از سلطه‌ی اجتماعی و کلیسایی بود. نویسندگانی بسیار با نفوذی به نام «دیونوسیوس (Dionysius) در اوایل قرون وسطی، فرشتگان همسرای نه گانه‌ی پایگان مینوی را به سه دسته تقسیم کرد و سپس نشان داد که در روی زمین نیز سلسله مراتب در کلیسا به صورت تیره‌های سه-گانه‌ی: اسقف‌ها، کشیش‌ها و شماس‌ها وجود دارد. طرح‌های بعدی از این هم بسیار مبسوط‌تر بود ولی وجه مشترک همه‌ی آن‌ها این تصور بود که هرگونه اقتدار زمینی، ادامه و بازتاب قوای کیهانی است.»^۱

فروپاشی نظم دینی و سیاسی مبتنی بر موازنه‌ی جهان کهن و جهان مهین، عواقب و نتایج شگرف در اروپا داشت:

«انقلاب در کیهان‌شناسی - که گالیله موفقیت آن را تضمین کرد - پیامدهای اجتماعی شگرفی داشت. چون از آن پس، نهادهای بزرگ از قبیل پادشاهی، دین و نظم اخلاقی، دیگر نمی‌توانستند مانند جوامع گذشته، دعوی حمایت کیهانی برای خود بکنند و در درازمدت، مردم پی بردند که نظم و اقتدار از پایین به بالا می‌رود نه از بالا به پایین و از جامعه‌ی بشری ناشی می‌شود نه از جهانی برتر در آسمان.»^۲

۱. دریای ایمان، صص ۵۶ - ۵۵.

۲. همان، ص ۶۳.

درباره‌ی آفرینش جهان و انسان، دیانت مسیح پیرو دین یهود است و همان مطالبی را پذیرفته که در تورات آمده است. به همین دلیل، جایی برای اختصاص فصلی جداگانه برای تبیین آن‌ها در این رساله وجود ندارد. فرهنگ‌نویسان اروپایی هنگام بیان تطوّر نظریه‌ی موازنه، به طرح آن در آئین مسیح اشاره نکرده‌اند.

افلاطون

علت نقل سخنان افلاطون در این رساله، تأثیر فکری او بر متفکران پس از اسلام از یک سو و تأثیرپذیری خود وی از فرهنگ ایران باستان از سوی دیگر است. افلاطون و ایران از هم جداشدنی نیستند. «چند تن از بزرگ‌ترین محققان یونان‌شناس چون: ادوارد زلر، ژوزف بیده و وارن یگر، تأثیر آرای ثنوی ایرانی را در افکار حکیم یونانی انکارناپذیر دانسته‌اند.»^۱

در میان معاصران و شاگردان افلاطون نیز کاملاً آشکار بود که افلاطون وامدار ایران است. «ارسطو در کتاب مابعدالطبیعه، مغان ایرانی و فرکودس یونانی را پیشروان افکار ثنوی افلاطون می‌شمارد.»^۲ به همین دلیل، پس از ترجمه‌ی آثار افلاطون در دوره‌ی اسلامی، ایرانیان سخنان و نظریه‌های او را آشنا می‌یافتند و در پذیرش آن‌ها غرابتی احساس نمی‌کردند. افلاطون بارها در آثار خود به نظام تربیتی و سیاسی ایرانیان تصریح کرده است که جای طرح آن‌ها در این رساله نیست.

در بخش سوم این پژوهش، نظرها و تأثیرات او به ویژه در مفهوم عشق، به تفصیل خواهد آمد. با این همه، افلاطون ضمن شرح محتوای موازنه، از دو اصطلاح «عالم کبیر و عالم صغیر» نامی نبرده است:

«لفظ واقعی microcosm که به معنای دنیای کوچک، عالم صغیر است، نخستین بار شاگرد افلاطون یعنی ارسطو در رساله‌ی فیزیک [فن سماع طبیعی] به کار می‌برد. وی در بخش مربوط، فرض را بر این می‌گذارد که حیوانات می‌توانند منشأ جنبش باشند. آن‌ها خود را به این سو و آن سو می‌کشانند. ارسطو می‌گوید که:

۱. شهر زیبای افلاطون، ص ۱۲۸.

۲. همان، ص ۱۲۹.

اگر در دنیای کوچک چنین چیزی صدق کند، در دنیای بزرگ (اصطلاحاً عالم کبیر) هم دلیلی ندارد که چنین چیزی صدق نکند.

از قرار معلوم، چنین استدلالی از روی قیاس به نظر مبدع منطق قیاسی، درست می‌آید و بنیاد این عادت گذاشته می‌شود که به کیهان طوری استناد کنند که گویی زنده و قائم به ذات است. واقع هم این‌که بعدها کیهان را رواقیان «حیوان اکبر» می‌نامند.^۱

به هر حال، آنچه اهمیت دارد این است که افلاطون نخستین اندیشمند یونانی است که نظریه‌ی «موازنه بین عالم کبیر و عالم صغیر» را به گونه‌ای منسجم و با توجه به مقدمات و نتایج همبسته، مطرح و استفاده کرده است.

اسلام

در قرآن کریم از نظریه‌ی «موازنه» و اصطلاحات «عالم کبیر» و «عالم صغیر» یاد نشده است و در احادیث نبوی و نهج‌البلاغه و دیگر متن‌های دینی نیز در این موضوع سخنی نیامده است. با این حال، عارفان و حکیمان برای انطباق نظریه‌ی موازنه با نصوص دینی به یک آیه و دو حدیث استناد می‌کنند:

۱- سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ. [فصلت/۵۳]

۲- خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ عَلِيَّ صَوْرَتِهِ. (پیامبر)

۳- مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ. (علی(ع) // احادیث مثنوی/۱۶۶)

آفاق و انفس در آیه‌ی مورد نظر، اشاره به جهان کبیر و عالم صغیر دارد و مفاد دو حدیث، بیانگر شباهت خدا و انسان و ایتنای معرفت الهی بر معرفت نفس آدمی است.

گذشته از این موازد، دو بیت منسوب به امام علی(ع) هست که به گونه‌ای دربردارنده‌ی مضمون «موازنه» است:

دَوَاؤُكَ فَيْكَ وَ مَا تَشْعُرُ

وَ دَاؤُكَ مِنْكَ وَ مَا تَبْصُرُ

و تحسبُ اَنّکَ جِرمٌ صغیرٌ

و فیک انطوی العالمُ اکبر^۱

بیت دوم، گویای درج جهانی بزرگ (کیهان) در جهانی کوچک (انسان) است. درباره‌ی این بیت نظر استاد زرین کوب، خواندنی است:

«مضمون انطواء عالم اکبر در عالم صغیر در یک بیت معروف منسوب به امیرالمؤمنین علی(ع) هم آمده است و جالب آن است که «اریجن اسکندرانی» (وفات حدود ۲۵۴ میلادی) از قدمای آباء کلیسا نیز قوی مشابه در همین زمینه دارد که می‌گوید: بدان که تو جهانی دیگری، اما کوچک‌تر هستی و در وجودت هم آفتاب و ماه هست و هم ستارگان. ... با آن که در صحت انتساب اشعار دیوان تردید شده است، این شباهت مضمون از نظرگاه نقد ادبی هم قابل توجه است.»^۲

در هر حال، بیت معروف امام علی(ع) می‌تواند یکی از محمل‌های طرح نظریه‌ی «موازنه بین عالم کبیر و عالم صغیر» در دنیای اسلام به شمار رود.

به عنوان آخرین نمونه از نظرات ارائه شده درباره‌ی نظریه‌ی «موازنه» در اسلام مطلبی از امام جعفر صادق(ع)، امام ششم شیعیان، نقل می‌شود. امام، در بخشی از تفسیر قرآنی خود، موازنه‌ای بین جهان و انسان برقرار نموده است:

«سما را به سبب رفعتش «سما» خوانند. دل، یک آسمان (= سما) است. چون به واسطه‌ی ایمان و معرفت، بی هیچ حدّ و مانعی به بالا صعود می‌کند. همان‌گونه که معروف (یعنی خداوند) نامحدود است، معرفت آسمان دل نیز نامحدود است. منازل منطقه البروج آسمان، مدارهای خورشید و ماهند و عبارتند از: حمل، ثور، جوزا، سرطان، اسد، سنبله، میزان، عقرب، قوس، جدی، دلو و حوت. دل را نیز منزلی است بدین قرار:

۱. دیوان الامام علی، ص ۱۰۷.

۲. سرتی، صص ۷-۵۴۶.